**چگونه جنبش کارگری به انحراف رفت**

در این مطلب من به سهم خود سعی خواهم کرد، عوامل و تاثیرگذاریهای فکری و نظری که خواسته ویا ناخواسته در به انحراف کشاندن جنبش کارگری نقش داشته، مختصر وکوتاه بپردازم. هر چند من در مطالب مختلفی باور خود را در تایید شوراهای انقلابی ضد سرمایه داری بعنوان تنها سازمان آنقلابی کارگران نوشته و اشاره کرده‌ام ودر رد و نقد افکاراحزاب و سازمان هایی که خودسرانه و به نام طبقه ی کارگر، حزب و سازمان ها ساخته اند، کوشیده ام.

اما در اینجا بهتر است روشن کنم، که نقد کننده و یا ایراد گیری مثل من و یا نقاد دیگری، براین باور نیستیم که تنها رهبران و کادرهای سازمان ها و احزاب مقصر به انحراف بردن و به انحراف کشاندن جنبش کارگری از ریل اصلی اش بوده اند، نه به هیچ وجه اینطور نیست، ما هم نباید سهم همکاری ها ویا ندانمکاری ها، یا شاید درمقاطعی سازش ومماشات خود را با انحرافات فراموش کنیم. اما با این وجود سهم انحرافات لیدرها و قشربالای کادرها بیشتر از اعضائ و هواداران یک جریان می باشد، بنا بر این زمانیکه در جایگاه یک عضو، هوادار ویا کادر یک سازمان و یا حزب، به اعتراض بر می خیزی و به افشاگری و نقد این گونه انحرافات روبه طبقه ی کارگر و مزدبگیران می پردازی، دیگر نمی خواهی ازجنس بوروکرات‌ها باشی، بر این بستر به واقعیت مبارزات طبقاتی بیشتر نزدیکتر می شوی و قدمی در راه خارج شدن از دایره بوروکراسی و افکارتجدیدنظرطلبانه می نهی. انقلاب روسیه اولین میدان مبارزه ای بود که چپ توانست پیروزی یا شکست خود را محک بزند. اما این شکست به قیمت به خاک سپردن جنبش شورایی به وسیله‌ی جریان چپ سنتی تمام شد. جلوگیری از تبلیغ و ترویج شوراهای انقلابی ضد سرمایه‌داری به وسیله‌ی چپ سنتی بیش از 70 سال است که ادامه دارد.

به هررو سانترالیسم دموکراسی بعنوان یکی از ابزارهای غیردموکراتیک و ضد دیالکتیک، از سوی حزب بلشویک و بخصوص لنین برای حزب سوسیال دموکراسی روسیه به کار رفت و این حربه در کتابهای **« یک گام به پیش دوگام به پس» و« بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم نویسنده لنین» به دلایل زیر استفاده شد : -«نفی حزبيت و انضباط حزبی- نتيجه ایست که برای اپوزيسيون حاصل آمد. و اين موضوع برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاريا به نفع بورژوازی. اين برابر است با همان پراکندگی، ناپايداری و ناتوانی خرده بورژوائی در نشان دادن متانت و اتحاد و عمليات موزون که هر آينه نسبت به آن سهل انگاری شود حتماً موجب فنای هرگونه جنبش انقلابی پرولتری می گردد. نفی حزبيت از نقطه‌ی نظر کمونيزم به معنای آنست که از آستان ورشکستگی سرمايه داری (در آلمان) يکباره نه به مرحله ی نخستين و نه به مرحله ی وسطی بلکه به مرحله ی عالی کمونيزم بجهيم. ما در روسيه اکنون (سومين سال پس از سرنگون ساختن بورژوازی) نخستين گام های انتقال از سرمايه داری به سوسياليزم، يا به نخستين مرحله ی کمونيزم را بر می داريم. طبقات باقی مانده اند و همه جا، پس از تصرف قدرت توسط پرولتاريا سال ها باقی خواهند ماند. شايد در انگلستان، که در آن جا دهقان وجود ندارد (ولی به هر حال در آن جا خرده مالک وجود دارد!) اين مدت کوتاه تر باشد. محو طبقات معنايش اين نيست که فقط ملاکين و سرمايه داران بيرون ريخته شوند- اين کار را ما نسبتاً به آسانی انجام داده ايم- بلکه هم چنين معنايش آنست که مولدين کوچک کالا نيز محو گردند و اما اين ها را نمی توان بيرون ريخت اين ها را نمی توان سرکوب نمود با آن ها بايد مدارا کرد. آن ها را می توان (و بايد) اصلاح نمود و به شيوه ی نوين تربيت کرد ولی فقط ضمن يک کار سازمانی طولانی و بطئی و با احتياط. آن ها با طبع خرده بورژوائی خود پرولتاريا را از هر طرف در احاطه خود دارند و وی را بدان آغشته می سازند و فاسدش می کنند و دائماً در بين پرولتاريا موجب بروز سست عنصری خرده بورژوائی، از هم پاشيدگی و انفراد منشی می شوند. و شور او را بدل به يأس می کنند. مرکزيت و انضباطی اکيد در داخل حزب سياسی پرولتاريا لازم است تا بتوان در برابر اين پديده مقاومت کرد و نقش سازماندهی پرولتاريا را (که نقش عمده‌ی اوست) به شيوه ای صحيح و موفقيت آميز و پيروزمندانه عملی نمود»**. این درک«درک لنین»خود بعنواد نماد قدرت گیری فرد ویا قشربسیارکوچکی از بوروکرات ها در احزاب و سازمان های سنتی است. این نگر خود از دیکتاتوری فکری نشئت گرفته است. این نگرش در اوایل قرن بیستم به وسیله ی احزاب رفرمیست چپ و راست در جنبش کارگری بکار رفته و تحت تاثیر این افکار جنبش‌ها و انقلابات مختلفی در جهان را به انحراف برده است. همانطوری که در فوق اشاره شد، ما هم به گونه ای در انحرافات گرا یش چپ امروزی سهیم هستیم، با این تفاوت که ما اکنون درحال گذار و کندن ازاین باور فکری هستیم و در رد و نقد وضعیت کنونی نشسته ایم وحد اقل یک قدم از بوروکراسی فکری و ساختارهای هیرارشی و نردبانی سازمان ها و احزاب کنونی جلوترهستیم، و تا حدودی توانسته ایم دست افکار سرمایه داری را در لباس جنبش شورایی بخوانیم و می شود گفت که ما یک قدم از بینش حزبی مسلکان و "انقلابیون حرفه ای" جلوتریم. برای ما کارگران و فعالین جنبش کارگری، لازم و ضروری است، که با مبارزات بی وقفه ی خود در نقد احزاب چپ و راست هیرارشی طلب و تمرکز گرا کوشا باشیم. مبارزات فکری و عملی جنبش شوراهای ضد سرمایداری توانسته است، بوروکراتهای حزبی و سازمانی را چنان تحت فشار قرار دهد، که ما شاهد اعتراف احزاب و سازمان های بی شماری هستیم که به تبلیغ شورا ها می پردازند و حد اقل حاکمیت شوراها را به رسمیت می شناسند، هرچند برخی این حاکمیت را با رهبری حزبشان به رسمیت می شناسند و این شیوه نگاه و تفکر در انقلاب شکست خورده 57 غایب بود. جای خشحالی است، که گرایش جنبش شوراهای ضد سرمایه داری وزنه ی مثبت شوراهای انقلابی کارگران ضد سرمایه داری را به گردن احزاب و سازمان های موجود آویزان کرده و آنها را تا آنجا سوق داده است، که به ندانم کاری و بی توجهی خود نسبت به شوراهای انقلابی معترف اند، این خود یک روند مثبت برای جنبش کارگری است.

با این وجود ما مبارزه ی مان را در این پهنه یعنی مبارزه برای حاکمیت سیاسی و اقتصادی شورا ها ی انقلابی ضد سرمایه داری کارگران ادامه خواهیم داد، تا آن روز که همه ی "انقلابیون حرفه ای" ساختارهای فکری بوروکراسی و نردبانی ویا سلسله مراتبی خود را رها کنند و به ما بپیوندند. همانطوری که اشاره شد، اشتباهات کم و بیش متوجه ی همه ی بوده. مهم این است که ما در صدد رهایی خود از این وضعیت باشم. همانطوریکه اشتباهات حزب بلشویک تنها متوچه ی لنین، استالین،تروتسکی، رهبران دیگر و .... نیست بلکه از زمان تفکرو ساختار فکری در احزب سوسیال دموکراسی در اروپا و در برخی از کشور های صنعتی بخصوص در آلمان بوجود آمد است. امروزه اشتباهات و انحرافات تنها متوجه رهبران شناخته شده ی چپ مثل پویان، احمدزاده، تقی شهرام، سپاسی آشتیانی، حکمت و دیگر رفقایی که در راس ویا رهبری احزاب و گروهای بوده اند نیست. مثلن اگرمن نوعی طرفدار چریک ها ویا خط سه و دیگر سازمانها می شوم، حتمن بخشی از فکر و خواسته های فکری ام را تامین می کرده است، و اگر من متوجه می شوم که این سازمان به خواسته های من توجهی ندارد، حتمن نقد و یا ایرادی می نوشتم. و برای من شکی وجود ندارد، که همه ی ما بار آمده ی و به نوعی متعلق به تاریخی هستیم که به باد انتقادش می گیریم. پس اگر من انتقاد می کنم به مفهوم این نیست که من و یا منقد ینی مثل ما جدا از این تاریخیم، نه اینطور نمی توان به نقد نشست. اما برگردیم به ریشه ی انحرافات

باید توجه داشت که دو انقلاب، تاثیر اساسی برجنبش کارگری داشته است، یکی انقلاب کمون پاریس 1871. دراین انقلاب بود که طبقه ی کارگر توانایی و پتانسیل خود را برای خود مدیریتی و هدایت سیاسی و اقتصادی طبقاتی خود را، دموکراسی کستده ی جنبش کارگری را نشان داد و سوسیالیسم را بوسیله ی این طبقه امکانپذیر می ساخت. می دانیم که مارکس، انگلس و دیگر رهروان جنبش کارگری با این رویداد تاریخی، تئوری های خود را برای جامعه ی کمونیستی تکمیل تر کردند و حاکمیت سیاسی و اقتصادی کارگران را برای گذار به کمونیسم برجسته و قابل قبول ترنمودند، همچنین کمون پاریس توانست باور به انقلاب کارگری را بالا برده و در ترد افکار پارلمانتاریستی و رفرمیستی تاثیر به سزایی داشته باشد..

انقلاب دوم انقلاب 1917 روسیه بود، که چشم و گوش همه ی رهروان انقلاب کارگری و گرایشات چپ جهانی به خود متمرکز کند. انقلاب روسیه برای اکثر جریانات چپ جهانی الگو به شمار می رفت و هم اکنون هم الگوی برخی از سازمان ها و احزاب چپ رفرمیست جهانی باقی مانده است.

اما باید اشاره کنم، که تمام بررسی هایی که از ساختار سیاسی و اقتصادی و مناسبات طبقاتی جامعه ی روسیه قبل از انقلاب 1905 تا 1917 شده نشان می دهد که جامعه روسیه نمی توانسته یک انقلاب سوسیالیستی را به آخر برساند و مستقر کند، زیرا طبقه ی بالنده ای که وظیفه ی انقلاب سوسیالیستی را داشت و می بایست این انقلاب را پیش ببرد بیش از 5 درصد نبوده است، باید به مناسبات وروابط مردمیکه دست به انقلاب زده بودند توجه کرد، که در بیش از 86 در صد جمعیت روسیه روستانشین و بخش عظیمی را دهقان تشکیل می داده است.

**مناسبات کار و سرمایه در روسیه 1913**

با وجود اینکه روسیه در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به پیش رفت های صنعتی دست یافته بود، اما هنوز جزئ کشورهای عقب افتاده بود. این وضعیت در همه یجوانب اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیده می شد. در روسیه زیر ساخت ها از نظر صنعتی و کشاورزی مشکلات زیادی را داشت.، کشاورزی هنوز زمان و فاصله ی زیادی داشت تا بتواند از نظر تکنیک تولید به سطح کشور های صنعتی برسد و رقابت کند. هنوز 30 در صد واحد ها از وسائل کشاورزی حتی بعضن حیوان شخم زنی محروم بودند. به این دلیل در مقابل با آلمان به یک سوم باروری زمین این کشورهم زمان نمی رسید. مثال، تولید گندم در روسیه در هر هکتار 6/6 و در آلمان1/20 بود. در تولیدات جو این نسبت 1/8 در مقابل 6/19 در صد قرار داش پولوک( برنامه ریزی اقتصادی در شوروی 1917-1927)

P0llock planwirtschftlichen versuch in der sowjetunion 1917-1927

در سال 1913 از 2،4 میلیون ( دومیلیون و 400 هزار نفر) کارگر صنعتی روس، 54 در صد در کارگاه هائی کار می کردند که بیش از 500 کارگر داشتند، حال آنکه این کارگاه ها تنها 5 درصد مجموع کارگاه ها را تشکیل میدادند( از فریدریش پولوکPollock ، از کتاب برنامه ریزی اقتصادی شوروی بین سال 1917-1927 ). قسمت اعظم کارگران در همین زمان در پیشه وری روستائی کار می کردند. 51 در صد ویا 3755 هزار نفر، در صورتیکه تولید آنها 20 در صد ارزش کل تولید را تشکیل می داد. در صنایع کوچک شهری 12 در صد کارگران(530 هزار نفر) بکار اشتغال داشتند و ارزش تولدات آنها 7 در صد کل ارزش تولید بود. در صنایع بزرگ شهری37 در صد کارگران( یا 2780 هزار نفر) که 73 در صد کل ارزش تولیدات را تولید میکردند به کار اشتغال داشتند. می بینیم که روابط و مناسبات موجود نمی توانست اثرات تعیین کننده ای در سیاسست، اقتصاد و .... روسیه داشته باشد.همچنین به گفته ای اثرات اجتماعی و فرهنگی ایکه از این روابط و مناسبات، فقط در این پهنه ی کوچک وجزئی در سرزمینی وسیع روسیه با جمعیت 174 میلیونی می توان انتظار داشت. اگر انقلابی با آن نام و نشان و " حکومت شوراها" و یا به باور هایی " سوسیالیسم" می توانست شاید به نام یک بخش کوچک و در وسعتی محدود باشد نه درکل روسیه ی 174 میلیونی.

در زمینه ی آموزش و پرورش اکثریت جامعه ی روسیه قبل از انقلاب امکان خواندن و نوشتن را نداشتند. 51 در صد کودکان 8-11 ساله یا کودکانی که می بایست به مدرسه می رفتند امکان وراه به مدرسه نداشتند. در سال 1913 رقم باسوادی در کل جامعه 4/28 درصد بود. البته رقم و درصد بی سوادی در بین کارگران بیشتر بود.

در واقع در روسیه گستردگی تولید ماقبل سرمایه داری و عدم رشد همه جانبه مناسبات و روابط سرمایه داری نشانه این بود که این جامعه هنوز آمادگی برای تغییرات وسیع سوسیالیستی راندارد. زیرا تنها 14 درصد جمعیت کل روسیه شهرنشین بودند. سرمایه داران روسیه هنوز رابطه ی تنگاتنگ خود را با فئودالها و زمینداران حفظ کرده بودند.

طبقه ی کارگر روسیه تازه داشت شهری می شد. خود لنین ، تروتسکی و دیگر رهبران حزب بلشویک بر این واقعیات واقف بودند. خود لنین بار ها در کنگره ی حزب می گفت« پرولتاریای ما نه تنها در اقلیت، بلکه در یک اقلیت نا چیز قرار دارد. در عوض دهقانان یک اکثریت عظیم را تشکیل می دهند" جلد 32 صفححه 185 آلمانی.

از این نظر انقلابی که در روسیه رخ داد بیشتر شباهت به انقلاب بورژوا دموکراتیک داشت تا انقلاب سوسیالیستی و تنها تفاوت اش این بود که به رهبری حزب بلشویک اتفاق افتاده بود و نه به رهبری بورژوازی. اما برخلاف واقعیاتی که اتفاق افتاده بود حزب بلشویک این رویداد را انقلابی سوسیالیست به رهبری طبقه ی کارگر می دانست و بخش وسیعی از چپ جهانی بعنوان قسمتی از راهبرد خود دانسته و از این تئوری اولگوبرداری کرده و به تبلیغ وترویج این اتفاق تاریخی پرداخته و.انقلابات را به دو مرحله تقسیم کرده اند، مرحله ی اول "انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه ی کارگر"( البته منظورشان به رهبری حزب است نه طبقه ی کارگر)، که در این مرحله از انقلاب "خرده سرمایه دارها و سرمایه دارهای مترقی" را متحدین طبیعی طبقه ی کارگربه شمارمی آورند و مرحله ی دوم را انقلاب سوسیالیستی می دانند. به باور من این نوع نگاه یک نگاه تجدیدنظرطلبانه در باور مارکسیستی بوده و هست، زیرا این نگاه، مبارزه ی ضدسرمایه داری جنبش کارگری را در دفاع از "خرده سرمایه دارها و سرمایه دارهای مترقی" کند و به عقب می اندازد. **رهایی کارگران و مزد بگیران فقط و فقط بدست خودشان امکان پذیر است**. در تاریخ مبارزه ی طبقاتی طبقه ی کارگرما هیچ کمکی بغیر از ضربه خوردن از سوی خرده سرمایه دارها و " بورژوازی مترقی و خودی" در خاطرمان بجز استثمار کار ثبت نشده است، از این جهت ما این ها را دشمنان طبیعی خود می دانیم ودر هیچ شرایطی با آنها متحد نخواهیم شد و ما هیچ دشمن مشترکی نداریم. هدف ما از میان برداشتن کارمزدی است و هدف آنها دایرکردن کارمزدی و استثمار کار است.

اما روند مبارزه ی اجتماعی در روسیه، با تکیه بر مناسبات و روبط طبقاتی در انقلاب 1917 را می توان چنین بر رسی کرد، که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود که حزب بلشویک رهبریش کرد. می توان گفت که این حزب آگاهانه ویا نا آگاهانه با تبلیغات غلط و اشتباه، توانست در به انحراف کشاندن جنبش جهانی کارگری کمک کند، یعنی اینکه بلشویک ها و بخصوص تئوریسین هایی مثل لنین، تروتسکی ودیگر رهبران و بعدن استالین این انحراف را تئوریزه و در جامعه روسیه عملی و در سطح جهان بسط دادند. از سویی اکثر احزاب ، سازمان ها، انجمن ها و افراد، بدلیل اعتماد کور کورانه و یا بدلیل انحرافات فکر و باوری در سراسر جهان به دنباله روی از این روند انحرافی به تبلیغ و ترویج پرداختند که عملن به مانعی در راه روشنگری و ازسویی به مانعی در مقابل حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه ی کارگر و مزد بگیران تبدیل شدند و در شکست شوراهای انقلابی کارگران سهیم بودند. چنانکه همه ی منقدین این روند اطلاع دارند، که انقلاب 1917 روسیه یک انقلاب سوسیالیستی نبود بلکه یک انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری حزب بلشویک بود. اما حزب بلشویک حکومت موجود را تا مدتی حکومت شوراهای کار گران نام نهاد، سوال از همه ی جریان چپ امروزین و یا موجود این است، که آیا با 5 درصد جمعیت کارگرانی که در اقلیتی مطلق بودند چگونه می توانست اکثریت عظیمی را که به طبقه و اردوگاه بورژوای متعلق بود به سوسیالیسم هدایت کند. آیا می توان این ترکیب طبقاتی را حاکمیت شوراها نام نهاد؟ لازم به اشاره است که از این 5 در صد کارگران ( حدودن 8 میلیون و 700 هزار نفر) تنها 2میلیون و400 نفر صنعتی و در کارخانه هایی که بیش از 500 نفرکارگر داشت اشتغال داشتند. اما متاسفانه اکثریت احزاب و سازمان های چپ جهانی بدون بررسی مناسبات طبقاتی روسیه خوش بینانه و با پیروی از افکار حزب بلشویک مبارزات و تبلیغ ترویج خود را بنا نهادند.

همانطوری که اشاره شد، طبقه ی کارگر روسیه اقلیت ناچیزی نسبت به دهقانان و پیشه وران بود(حدودن5 درصد کل جمعیت روسیه بود). جمعیت روسیه در سال 1913 174 میلیون را تشکیل می داد و 86 درصد جمعیت روسیه روستا نشین و 14 درصد شهر نشین بودند. لازم به توضیح است، که این نگر بوسیله ی اکثر احزاب و سازمان های دنیا الگو برداری شد. ما بعد از این اتفاق، از سوی احزاب و سازمان هایی که انقلاب روسیه را یک انقلاب سوسیالیستی قبول داشتند، بااین برداشت روبرو شدیم که گویا می شود در جوامعی نیمه رشد یافته انقلاب سویالیستی به رهبری طبقه ی کارگر( همانطوری که در فوق ذکر شد منظور اینها رهبری حزب ایت و نه رهبری طبقه ی کارگر) ایجاد شود یا بوجود بیاید چنانچه از سوی سازمان ها و احزاب چپ رفرمیست، دراکثر کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و افریقا، مسئله ی بر قراری "جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه ی کارگر" یا "جمهوری دموکراتیک به رهبری طبقه ی کارگر و زحمتکشان، و یا "انقلاب دموکراتیک با مضمون سوسیالیستی " و غیرو را راهبرد خود قرار داده انده. واین نگرهمچنان که در فوق یاد آور شدم، نشان دادن چراغ سبز به بورژوازی و خرده بورژوازیست. در ایران به طور مشخص می شود گفت همه ی نیروهای چپ این انحراف فکری را داشتند و هنوز هم این انحراف فکری را با خود حمل می کنند **( باید اشاره کنم که من جریاناتی را مثل توده ای ها، اکثریتی ها، سه جهانی ها را اصولن در جناح فکری بورژوازی می دانم)**.

**و اما** سوال این است که آیا با چنین وضعیت و مناسباتی را دریک جامعه می شود یک انقلاب سوسیالیستی نام نهاد؟ مشخصن نه. می بینیم که اساسن حزب بلشویک روسیه و الگوبرداران جهانی چپ از این حزب خواسته ویا نا خواسته در به انحراف بردن جنبش کارگری نقش اساسی داشته است. استالینیسم و مائوایسم منبع تغذیه فکریشان از انحرافات حزب بلشویک است. **(آمارهای فوق از تاریخ انقلاب روسیه جلد اول از تروتسکی و کتاب زمینه های گذاربه نظام تک حزبی در روسیه نوشته حمید شوکت و... برخی از تحلیل گران آلمانی زبان).**

لازم به اشاره است که اکثر احزاب و سازمان هایی که مبارزه ضد امپریالیستی را در مبارزه ی خود عمده کرده اند، خاک به چشم طبقه ی کارگر و مزدبگیران می پاشند و مبارزه ی ضد سرمایه داری بسود "سرمایه داران خودی را " از قلم می اندازند. باید به این دوستان گفت که مبارزه ی طبقه ی کارگر و مزدبگیران یک مبارزه ی ضد سرمایه داریست و مبارزه ی ضد سرمایه داری جدا از مبارزه ی ضد سرمایه داری جهانی نیست. جنبش شورایی کارگران ومزد بگیران خود یک جنبش ضد سرمایه داری است. چپ سنتی سرمایه جهانی را که در زندگی ورابطه انسان های کارکن نقش و نفوذ داشته و آنها را استثمار می کرد، لولوخورخوره ای به نام امپریالیسم قارتگرتبلیغ وترویج کرد، وچنان هیولای ناشناخته ای از امپریالیسم ساخت و چنان بزکش کرد، که "سرمایه داران خودی" و خرده بورژوازی را از تیر رس مبارزه ی ضد سرمایه داری طبقه ی کارگرنجات دهد.

به هر حال اگر رفقا و دوستا علاقه مند به ریشه یابی بیشتری در رابطه با این موضوع و مطلب داشته باشند، می توانند به اسناد و یا برسی هایی که در رابطه با جنبش کارگری و جنبش شوراهاست، از منابع نامبرده ی فوق، درنقد انقلاب روسیه به رهبری حزب بلشویک که از سوی کمونیست های شورایی و دیگر منقدین به این حزب نوشته اند همچنین جنگ داخلی فرانسه اثر مارکس، تاریخ انقلاب روسیه جلد اول اثر لئون تروتسکی، مطالب مختلف پاول متک، پانه کوک، روله، شرودر و ... منقدین حزب بلشویک در اروپا و آسیا و بخصوص کمونیست های شورایی و نوشته هایی ازکارل کرش، آمادیوس بوردیگا ویلهلم رایش **... و جوینده یابنده است.**

حقیقت این است که بسته شدن نطفه سرمایه داری دولتی در دل سوسیالیسم روسی به وسیله ی حزب بلشویک جان گرفت و بوسیله ی استالین در روسیه و اروپای شرقی ودر آسیا بوسیله مائو در چین ضربه ی اساسی به جنبش کارگری جهانی وارد کرد. اما مشکل اساسی ما در این دوره این است، که چگونه می شود از زیر بار انحرافاتی که این نحوه ی فکری در سطح جهان گسترش داده است، خود را رها کنیم؟، ما کارگران و مزدبگیران و فعالین کارگری، زمان لازم و کارجدی را برای رفع انحرافات موجود نیازداریم که با نقد و برخورد ریشه ای به این طرز تفکر انحرافی بتوانیم راه را برای سوسیالیسم هموارکنیم.

(منابع: **دولت و انقلاب لنین و نظریه کائوتسکی در مورد تسخیر قدرت سیاسی ودولتی کردن وسائل تولیدی)**

لازم به اشاره است، که بعد از کائوتسکی لنین در چه باید کرد بود که نقش طبقه ی کار گر و مزدبگیران را در تصمیم گیری سیاسی و اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی به درجه ای پایین آورد، که فقط نقش چونه زنی رفرمیستی و مبارزه ی ترودیونیستی یا مبارزه ی اقتصادی را به آنها اعطا کرد.  لنین بدنباله روی از کائوتسکی  چنین می نویسد« ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولا نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ی کارگربا قوای خود منحصرا می تواند آگاهی تردیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرما مبارزه کند ودولت را مجبوربه صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است وغیره. ولی آموزش سوسیالیزم از آن تئوریهای فلسفی تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا وروشن فکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس از موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره ی روشن فکران بورژوازی بودند چه باید کرد صفححه ی ۵۵-۵۶ آرشیو الکترونی. لنین» در واقع در افکار مارکس تجدید نظر کرد، رفرمیست چپ جهانی از این دیدگاه انحرافی پیروی کرد. لنین درواقع کائوتسکی جوان بود، کائوتسکی کارگران را در حدی می دانست که می باید سوسیالیسم را درمغزشان فرو کرد« نظریه کائوتسکی مبنی بر تزریق آگاهی سوسیالیستی از خارج به درون طبقه ی کارگربود»، نظریه ای که توانایی طبقه ی کارگر در بدست آوردن آگاهی سوسیالیستی ازروند مبارزات خودشان را به رسمیت نمی شناخت. برخلاف این نظر مارکس چنین مینویسد:« این آگاهی نیست که زندگی را تعیین می کند، بلکه این زندگی است که تعیین کننده ی آگاهی است. ایدئولوژی آلمانی صفحه 26». کائوتسکی از یک سو به از بین رفتن سریع سرمایه داری و ضرورت مالکیت اشتراکی وسائل تولید تاکید داشت. و از سوی دیگر شیوه ی گذار به سوسیالیسم را نه از طریق انقلاب بلکه به تدریج و از طریق قانونی و پارلمانی می دید. اما لنین کارگران را نادان می دانست و همانطوری که در فوق ذکر شد، همچون کائوتسکی معتقد بود که سوسیالیسم علمی می باید از خارج و بوسیله ی "انقلابیون حرفه" با جنبش خودبخودی طبقه ی کارگرتلفیق پیدا کند. به باور من بخشی از انحرافات جنبش کارگری را باید متوجه ی بلشویک ها و بخصوص لنین و تروتسکی کرد و نحوه و روش حزب بلشویک را به نقد کشید.

نباید از قلم انداخت که تروتسکی با روش شدید بوروکراسی و تمرکز گرایی حزبی، معتقد بود که برای مطیع ساختن کارگران و برقرار کردن نظم نظامی در محیط کار و جامعه، باید اتحادیه های کارگری را دولتی کرد. تروتسکی در کتاب " تروریسم و کمونیسم" در بخش " مسئله سازماندهی کار" چنین نگاشته است: " اتحادیه ها بدون کاراجباری و بدون حق دستور دادن و توقع فرمان بری داشتن، به نهاد های بی بو و خاصیتی تبدیل می شوند. زیرا دولت نوپای‌سوسیالیستی به اتحادیه‌ها نه برای مبارزه در جهت بهبود شرایط کار – این امر وظایف کل تشکیلات اجتماعی و دولتی است- بلکه از این رو نیاز دارد که طبقه‌ی کارگر را برای اهداف تولید سازمان دهند، تربیت کنند، منضبط نمایند، توزیع کنند، به دور هم گرد آورند، گروه‌ها و افراد کارگر را برای مدت معینی در محل هایشان بگمارند، در یک کلام دست در دست دولت زحمتکشان را در هر محل در چار چوب برنامه اقتصادی واحدی به کار گیرد.( تروتسکی " تروریسم و کمونیسم" بخش " سازماندهی کار" ص 118)

در اینجا اگر دقت کنیم تفکر تروتسکی، کائوتسکی و لنین در برخور و نگاه بوروکراتیک‌اشان به طبقه ی کارگر تفاوتی زیادی ندارد.

حال ببینیم نظریه استثمارگران کار یعنی تئوریسن‌ها و مالکان سرمایه در باره ی سازماندهی و ساختار کار درون کارخانه ها و مؤسسسا چگونه است.

ابتدا از **تیلور** شروع می کنم: سه اصل پایه ای تیلور: سه اصل پایه ای تیلور برای تامین فرماندهی مطلق برکار، اصولی که هنوز هم در غالب سیستم های مدیریت سرمایه دارانه اعتبار دارند عبارتند از:

1- مدیران باید تمام اطلاعات مربوط به پروسه کار و فعالیت هر کارگر را بدست آورده، شناخت خود را از آن کامل کنند: مدیران به مثال وظیفه می یابند، تمامی دانسته هایی که قبلن فقط در اختیار کارگران بودند، جمع آوری، طبقه بندی، جدول بندی کنند و این دانسته را به قواعد، قوانین و فرمول هایی تقلیل دهند.

2\_ جدا نمودن طرح ریزی تولیدی از اجرای آن: " کارفکری" را به عهده ی مدیران و متخصصین و اجرای آن( کار بدنی) را به عهده ی کارگران می گذاشت. هر گونه کار فکری باید در دفتر نقشه کشی و کار صورت گیرد.

3 \_ تعیین دقیق وظایف هرکارگر توسط مدیریت : شاید ایده ی تعیین و تکلیف برجسته ترین مشخصه سیستم جدید باشد. کار کارگر باید حد اقل یک روز قبل توسط مدیریت به دقیق ترین وجه فکر تعیین شود. کارگر بر حسب قاعده یک دستورالعمل کتبی کامل در یافت می کند که در آن وظایف، ابزار کار و کاربرد وی در جزئیات شان توضیح داده شده است....این تعیین تکلیف نه فقط نوع کار بلکه چگونگی آن را شامل می شود و زمان مجاز برای انجام کار را به دقت معین می کند و.... فعالیت مدیریت و ریاست علمی اساسن عبارت است از آماده ساختن و پیش برد این وظایف ( مبانی علمی مؤسسات ص 41\_42)

**هنری فورد**

و اما هنری فورد بعنوان یکی از شناخته ترین طرف داران هیرارشی، نخبه گرا و سازمان سلسله مراتبی درون کارخانه ها و جامعه مطرح است. ما بخشی از نظریه هنری فورد را در اینجا با هم مرور می کنیم. هنری فورد توده ی مردم و کارگران را علنن تحقیر می کرد: از نظر او " توده های بی شکل" نیاز به رهبرانی دارند که آنها را از نظر سیاسی، اجتماعی، صنعتی و اخلاقی شکل بدهد( فورد، " زندگی ودست آورد های من، ص 121)

**شکل گیری و رشد دو نگاه در روند مبارزات طبقاتی طبقه ی کارگر**

مختصرن به این دو نگاه می پردازم:

از بدو شروع مبارزات کارگران علیه سرمایه داران، اساسا دو شیوه ی نگاه جنبش کارگری را تحت تأثیرخود داشته است، یکی نحوه ی نگاه انقلابی کارگری برای نابودی سرمایه داری بوسیله ی انقلاب و دیگری نحوه و نگاه رفرمیستی است، که این نگاه به دو جریان تقسیم می شود: یکی نگاه چپ رفرمیستی ( این گرایش التقاطی معتقد است که سیستم سرمایه داری را می شود با انقلاب وهمچنین با شرکت در انتخابات وبا افشاگری بر ضد سرمایه داری در انتخابات هم شرکت نمود تئوریسین و مغز متفکر این نگاه پا یه گذاران حزب سوسیال دموکراسی در آلمان، حزب کارگر انگلستان و در ادامه لنین بود). دیگری نگاه راست رفرمیستی است، این نگاه براین باوراست، که می توان با مبارزات پارلمانی بمرور وبا گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم رسید. لاسال، برنشتن و تئوریسین و مغز متفکر این نگاه کائوتسکی بود.

درک مکانیکی لنین از جنبش طبقه ی کارگر در تناقض با نظر مارکس قرار دارد.  لنین مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر را برعلیه سرمایه داری برای رهایی خود را همانطوری در چند سط فوق اشاره شد بعنوان جنبش های خود بخودی تقلیل داده است. لنین مبارزات جنبش کارگری راچنین توضیح می دهد:-  جنبش طبقه ی کارگر یک جنبش خود بخودیست و بدون تئوری سوسیالیستی که خارج از این جنبش و بدست روشنفکران بورژوازی مدون می شود قادر به رهایی خود نیست. این نظریه کاملا در تقابل با نظریه مارکس است که باور دارد رهایی کارگران فقط بوسیله ی خود کارگران امکان پذیر است. اما رفرمیست چپ بنا به منافع خرده سرمایه دارانه ی خودتا امروزنظریه لنین و کائوتسکی را تبلیغ، ترویج و عمل می کنند.

لازم به اشاره است، که با رشد سرمایه داری طبقه ی کارگر و سازمان ها و احزاب رفرمیست، انجمن ها، سندیکاه ها و اتحادیه های کارگری توانسته اند در چارچوبه ی این سیستم تا حدی رشد کنند و این وضعیت چه از سوی احزاب و سازمان های چپ و چه از سوی اتحادیه های کارگری موانع انحرافی و رفرمیستی مختلفی را بر سر راه واقعی جنبش کارگری ایجاد می کنند و همانطوریکه عمل کرد بیش از یک قرن و نیم این احزاب، در به انحراف کشاندن جنبش واقعی کارگری داشته است، امروزه هم به نقش انحرافی خود ادامه می دهند. این سازمان ها در روند رشد سرمایه داری به خوبی یاد کرفته اند، که در مبارزه برای بدست آوردن حقوق و مطالبات کارگران و مزدبگیران لطمه ی اساسی به سیستم سرمایه داری وارد نشود و تنها بعنوان سازمان های چونه زن و رفرمیست تا حد متعادل برای رفرم مبارزه کنند. همچنین سازمان ها و احزاب چپ، از تاریخ بوجود آمدنشان، اجازه داشته اند با حفظ و قبول قانون اساسی استثماری سرمایه داری، در انتخابات مجلس یا پارلمان، در انتخابات شهرداری ها، فرمانداری ها و ... شرکت کنند. وبرایشان کاملن جا افتاده که با کسب اجازه از پلیس ساعات کوتاهی را به اعتراض، تظاهرات ویا متینگ بپردازند و روشن است که این احزاب و سازمان ها نمی توانند پایشان را از گلیمی که قانون سرمایه داری زیر پایشان پهن می کند درازتر کنند. بربستراین روند، به مرور تمام سازمان ها، انجمن ها و احزاب چپی که توسط روشنفکران خرده سرمایه دار و سرمایه دار بوجود آمده اند، به نوعی به پیچ و مهره ها ی زنگ زده ی سیستم بوروکراسی سرمایه داری تبدیل شده اند، که اگربطور مداوم از سوی سیستم فکری سرمایه داران به روز نشود و یا روغن کاری نشوند، متلاشی می شوند. تاریخ مبارزه ی طبقاتی و تجربه طبقه ی کارگر و مزدبگیران نشان می دهد، که این احزاب و سازمان ها یا در روند تاریخ منحط شده اند و یا اگر در راس حکومت قرار گرفته اند انقلاب کارگران را به انحراف و به سوی سرمایه داری سوق داده و نیروهای انقلابی را سرکوب و یا به اردوگاهای بیگاری فرستاده است .نمونه انقلاب روسیه به رهبری حزب بلشویک،استالینسیم، انقلاب چین به رهبری مائو، مائوئیسم و انقلابات دیگر... مسائل و عوامل فوق سهم بسزایی در به انحراف بردن جنبش کارگری داشته است.

تجربه مبارزه ی طبقاتی نشان داده است، که سیستم سرمایه داری برای اینکه بتواند به آرامی و بدون مانع سرمایه گذاری کند و نیروی کار را به استثمار بکشند، از یک سو قوانینی را تصویب کرده است، که مالکیت خصوصی بر ابزارتولیدی را حفظ کرده واز سوی دیگر با تحمل آزادی های سیاسی، آزادی اجتماعات، و آزادی بیان، بخصوص برای روشنفکران طبقه ی سرمایه داروسرمایه داران خرد ، همچنین آزادی ایجاد تشکل های کارگری چانه زن، ایجاد احزاب و سازمان هایی که فقط در چارچوبه سیستم سرمایه داری می توانند به تبلیغ وترویج بپردازند، توانست به "نخبه گرایان" ، "انقلابیون حرفه ای" و همچنین به دو جنبشی و چند جنبشی یا شقه شقه کردن مبارزات کارگری اجتماعی بال و پر فراوان بدهد. باید توجه کرد که سرمایه داری توانست ابزار دیگری به نام "انتخابات آزاد" و پارلمانتاریستیم را به جای انقلاب به احزاب وسازمان ها بقبولاند. تاریخ جنبش کارگری گواه آن است که اکثر سازمان ها و احزاب چپ از بدو بوجود آمدن مجلس ویا پارلمان در انتخابات شرکت کرده ونماینده به مجلس فرستاده اند. بیش از صد و پنجاه سال است، که این احزاب با شرکت خود در انتخابات و نماینده شدن درپارلمان بورژوازی نتوانستند تغیر اساسی در سیستم سرمایه داری به سود طبقه ی کارگر ایجاد کنند و سیستم سرمایه داری کماکان پا برجاست وهنوزهم این سیستم از احزاب و سازمان های رفرمیست چپ و راست و از اتحادیه ها و سندیکا ها بسود خود استفاده می کند.

**حال کمی به تاریخ شکل گیری جنبش کارگری می پردازم که شاید بتوان یه عمق انحرافات کمک کند.**

عروج جنبش کارگری کمی بعد از شکل گیری سرمایه داری شروع شده است. ازاین جهت برای ورود به این موضوع، مختصرن به جنبش کارگری در انگلستان می پردازم.

**جنبش طبقه ی کارگر انگلستان**

انقلاب صنعتی درانگلستان تقریبن در سال 1760 آغازو گسترش یافت ودر سال 1830 خاتمه یافت در واقع انگلستان در نیمه دوم قرن هیجدهم به کشوری سرمایه داری مبدل گشت.شورش های کارگری 1811 بعد از رشد نسبی صنعت در انگلستان آغاز شد وگاهن این شورشها و مبارزات ضد سرمایه داری آنها تا به آتش کشاندن ابزار تولید، صنایع وکارگاه ها می انجامید واین حرکت نه بر اساس آگاهی بلکه تحت تاثیر وضعیت بسیار بد اقتصادی و ضع بسیار اسف بار طبقه ی کارگر انگلیس دردهه سی قرن هیجدهم قرار داشت. (رجوع شود به کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان نوشته ی انگلس)

رشد سرمایه‌داری در انگلستان باعث شد طبقه کارگر گسترش یافته و در این روند با تولید ارزش اضافه و سود باعث انباشت بیشتر سرمایه شود و سرمایه گذاری بیشترگسترش یابد. در کنار این تغییرو تحولات، تضاد کار و سرمایه بر اثر وضعیت اسف بار شرایط و ساعات کار بیش از 72 ساعت در هفته ضروری می ساحت، که کارگران شروع به ایجاد نهادهایی کنند که بتوانند ازطریق این نهاد ها از حقوق‌ خود دفاع کنند. از زمانی که سرمایه‌داری در بریتانیا گسترش یافت، بحران‌های اقتصادی دوره‌ای را نیز با خود به همراه آورد، به طوری که بریتانیا در سال‌های 1815، 1825، 1837 و 1840 با بحران‌هایی مواجه شد که بار اصلی فشار آن بر گرده طبقه کارگر وارد می‌شد و آنها را از نظر معیشتی در وضعیت بسیار دشواری قرار داده بود. **در اوایل قرن نوزدهم کارگران برای رهایی از فشارهای سرمایه‌داران اقدام به تاسیس انجمن‌های تعاونی کردند. نخستین شورش بزرگ کارگری درچارچوب همین تعاونی‌ها رخ داد به طوری که در سال 1811 کارگران که «دستگاه‌های صنعتی» را عامل وضعیت نابسامان خود می‌دانستند شروع به شکستن و خراب کردن ادوات صنعتی کردند، جنبشی که کم و بیش تا سال 1816 ادامه یافت.**

یکی از فعالان کارگری جنبش تخریب ادوات صنعتی« ند لود» Ned Ludd بود که قبل از آن شهرتی نداشت؛ ولی در جریان دو شورش کارگری در سال‌های 1811 و 1812 شهرت زیادی کسب کرد. تا سال 1816 بسیاری از کارگران به جنبش لودیسم پیوسته و با پرداخت پول و کمک‌های مختلف آن را تقویت می‌کردند. در این دوره، برای نخستین بار اعتصاب‌های کارگری و تظاهرات اعتراض‌آمیز رخ داد تا جایی که پارلمان بریتانیا قانونی وضع کرد که بر اساس آن تخریب ادوات صنعتی، جرم تلقی شده و افراد درگیر در این روند مورد پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند. جریان چپ این شیوه ازاعتراضات کارگران را نشاندهنده ی ناگاهی آنها می دانند. به نظرمن این شورش ها هرچند صنعت و ابزار کار و سائل تولید را هدف قرار می داد، اما می توان گفت، که یک جنبش ضد سرمایه داری بوده. بعد ازاین وقایع قانون اصلاحات که قبلا برای آزادی اجتماعات و اتحادیه ها که بوسیله ی مجلس عوام تصویب نمی شد، در راستای اعتراضا ت و مبارزات کارگران در سال 1824 این قانون تصویب شد و همه ی قوانینی را که ایجاد اتحادیه را برای اهداف کارگری ممنوع می کردند، لغو نمود. قبل از تصویب این قانون کارکران در سراسر انگلستان مبارزات خود را با اتحادیه ها ویا کمیته های مخفی کارخانه پیش می بردند. در اسکاتلند در سال 1812 اعتصاب عمومی کارگران چیت ساز گلاسکوGlasgow توسط اتحادیه ی مخفی انجام گرفت. این کار در سال 1822 تکرارشد. لازم به اشاره است که در سال 1818 اتحادیه معدنچیان اسکاتلند توانستند یک اعتصاب عمومی را ترتیب دهد.

**چگونه جنبش های انقلابی کارگران به انحراف می رود.**

مبارزات علنی سیاسی و صنفی طبقه ی کارگر انگلستان زیرنام چارتیسم ابتدا دراوایل قرن نوزدهم خود را در شکل عریضه نویسی ومنشورگرا( یا چارتیسم) بعنوان یک گرایش رفرمیست که هنوز به مجلس بورژوازی امید داشت ظهور کرد. چارتیسم از طریق نمایندگان خود و حق رای همگانی سعی می کند در بافت سیاسی جامعه نقشی ایفا کند. چارتیسم بنا به ماهیتش از جنبش واقعی طبقه ی کارگرنشئت نگرفته بود. چونانکه انگلس مینویسد: - چارتیسم از حزب دموکرات نشئت گرفت، که در سالهای هشتاد قرن پیش، همزمان با پرولتاریا ودرمیان پرولتاریا، همزمان با قدرت یابی انقلاب فرانسه رشدکرد وسپس ازصلح بعنوان حزب رادیکال فعالیت نمود،که درآن زمان دربیرمنگام و منچستروهمچنانکه قبل ها در لندن پایگاه اصلی خود را داشت و در اتحاد با بورژوازی لیبرال قانون اصلاح انتخابات را به الیگارشی مجلس سابق تحمیل نمود واز آن پس خود را همواره قاطع تربمثابه حزب کارگردر مقابل بورژوازی تثبیت کرد. در واقع شالوده ی تفکر چارتیسم در منشوری که بوسیله ی ویلیام لاوت William lovett بنام منشور مردم ویا خلق تدوین شد و عبارتن از شش نکته ی زیر می می باشد : 1- حق رای همگانی برای کلیه ی مردان بالغ، از لحاظ عقلانی سالم و فاقد سؤ پیشینه جنایی 2- انتخاب سالانه مجلسین 3 – دادن حقوق به نمایندگان مجلس تا تهیدستان نیز با انتخاب خود راضی شوند 4 – رای مخفی تا از رشوه دهی و ترهیب وتهدید بورژوازی جلوگیری شود. 5 – ناحیه های انتخاباتی مساوی تا نمایندگی برابر تضمین شود 6 – لغو قانون انتخاب شدن کسانی که 300 پوند استرلینگ ملک غیر منقول دارند. منابع :( وضع طبقه کارگر در انگلستان فارسی ص 166 و آلمانی ص 252)

در واقع چارتیسم مرحله ی نوزادی واز نظرفکری التقاطی جنبش طبقه کارگرگر در روند مبارزات علنی بخشی از کارگران بود ( همانطوری که در چند سطر فوق اشاره شد این طبقه قبل از اوج گیری چارتیسم مطالبات خود را از طریق اتحادیه های کارگری رادیکال و مخفی خود بدست می آوردند.)

به گفته ی انگلس چارتیسم انگلیس از نقطه نظر سیاسی جمهوری خواه است. این جنبش از از اوایل 1835 در بین کارگران بود، که هنوز خود را از زیر نفوذ خرده بورژوازی رادیکا ل رها نکرده بود، یعنی رادیکالیسم کارگری دست در دست رادیکالیسم بورژوازی پیش رفت و منشور شش ماده ای شعار هردوی آنها بود. اما تاسال 1864 جنبش چارتیسم دیگر افول یافته بود. انگلس می نویسد: «- ولی سوسیالیسم ازدرون چارتیسم عبور کرده، از عناصر بورژوازی پاک شده ویک سوسیالیست کارگری واقعی مثل بسیاری از سوسیالیست ها وبسیاری از رهبران چارتیست که تقریبا سوسیالیست اند( البته سوسیالیسم بمعنای عام ونه بمعنای مشخص اوئنیستی آن) تکامل یابند، حتما آنهم عنقریب نقش مهمی در تاریخ تکامل مردم انگلستان بعهده خواهد گرفت.» انگلس همانجا

همچنین چند سطر پایین تر چنین می نویسد: - «می بینیم که جنبش کارگری به دو بخش تقسیم شده است. چارتیست ها و سوسیالیست ها . چارتیست ها بیش از همه عقب مانده اند و کمتر از همه تکامل یافته اند، ولی در عوض کارگران اصیل ونمونه اند و کارگران را نمایندگی می کنند. سوسیالیست ها دیدی درازمدت دارند، پیشنهادات ضروری وعملی می کنند، اما در اصل ومنبع آنها از بورژوازیست واز همین روی قادر نیستند با طبقه ی کارگردرهم بیامیزند. درهم آمیزی سوسیالیسم با چارتیسم، باز تولید کمونیسم فرانسوی بطریق انگلیسی، گام بعدی است وتا اندازه ای هم شروع شده است. تازه آنوقت ، وقتی که این انجام شده باشد، طبقه ی کارگر براستی بر انگلستان حکمروائی خواهد کرد- دراین تکامل سیاسی واجتماعی پیش خواهد رفت وحزب سرچمه گرفته از آن مزیتی است بر رشد چارتیسم

**بررسی کوتاهی از جنبش کارگری آلمان**

شکل گیری سرمایه داری درآلمان را می توان با اصلاحات عرضی که از 1807 پروس بخش شرقی آلمان شروع شد، مصادف دانست. تا سال 1850 نشانه های از صنعتی شدن بچشم می خورد. درآن زمان به مرور کارگاه ها در شهرها رشد نموده ودهقانانی که براثر ورشکستگی به شهرها می آمدند جذب کارگاه ها وکارخانه ها می شدند. دراین جا بد نیست که به کارگاه هایی که بعد از 1850به صنایع سنگین تبدیل شدند اشاره شود: شرکت کروپ Krupp درایالت غربی آلمان شهراسنEssen با 7 کارگرتولید را شروع کرد و 1849 با 80 کارگر و 1857 1000 نفر کارگر. بعدا شرکت های معروف زیر بوجود آمدند: - 1839شرکت بورسینگ Borsing دربرلین، 1839 مافای Maffei درمونیخ، 1846چایس Zeiss ان ینا و1847 زیمنس وهالکه siemens & Halke در برلین .همانطوری که اشاره شد رشد وتکامل سرمایه صنعتی در آلمان رابطه ی مستقیمی با تولد وتکامل طبقه ی کارگردر این کشور را داشته است. درآلمان مانند کشورهای صنعتی دیگر، ابتدا نطفه ی مبارزات کارگری برعلیه سرمایه قبل از شکل گیری سندیکا، اتحادیه، و همچنین شکل گیری احزاب ویا سازمان های چپ خارج ازطبقه **(** دوران برآمد رفرمیست چپ وراست در د رون جنبش کارگری است) شکل می گیرد ودراکثر مبارزات کارگری با جنبش مجمع عموی کارگران خواسته های آنها در مقابل کارفرمایان وسرمایه داران اعلام می شده است وهیچ زمانی کارگران خبراعتراضات واعتصابات خود را به سرمایه داران و کارفرمایان اعلام نکرده اند وهمیشه اعتصابات کارگری برای کارفرمایان غافل گیر کننده وبدون اطلاع قبلی انجانم ویا اتفاق می افتاد ( اما امروزه اتحادیه های کارگری روز وساعات وکارخانه هایی که اعتصاب خواهند کرد قبلا به اطلاع کارفرمایان می رساند و اعتصاب بدون اطلاع قبلی کارفرما ممنوع وغیر قانونی است) همچنانکه تظاهرات بدون ا طلاع قبلی پلیس غیر قانونی وممنوع می باشد.

در فاصله ی سال های 1832 تا 1848 تعداد کارگران صنعتی ( همراه با جوانان زیر14 سال) از 450000 به 1000.000 رسید. تا قبل ازانقلاب صنعتی ساعات کار کمتر از 12 ساعت در روز بود ولی در روند انقلاب صنعتی ساعات کار به 13 ساعت وبعدا به 15 تا 17 ساعت در هفته افزایش یافت. دراین زمان شروط کاربسیار بد و طاقت فرسا بود تا جایی که کارگران اوقات فراغت برای خانوده خورا نداشتند. دراین زمان شرایط ایمنی کار به بد ترین شکل خود پیش می رفت. همچنین مبارزه ی کارگران برعلیه سرمایه داران شدیدا زیر نظرسازمان های دولتی تحت کنترل وهر گونه تجمع واجتماع کارگران ممنوع بود. درواقع وقتی جنبش کارگری با همچنین شرایطی مواجه است، روشن است که همیشه فعالان کارگری نسبت به شرایط سیاسی موجود، علنی ویا نیمه علنی مبارزات خودرا پیش می بردند. بربسترشرایط امنیتی وتعقیب ومراقبت از سوی پلیس، فعالان کارگری مجبور به ترک محیط کارخود شده که ادامه ی فعالیت به شهر های اطراف ویا به کشورهای دیگر متواری می شدند. درنتیجه ی این شرایط عده ای از فعالان کارگری بنا به وضعیت بد امنیتی و تعقیب ومراقبت پلیس می بایست فعالیت خود را به خارج از کار خانه ویا خارج از کشور منتقل کنند. دراینجا قصد وغرض از بیان وشکافتن کوتاه جنبش های کارگری محوری خاصی بخود می گیرد، زیرا فکر می کنم، که این بررسی خارج از برخی از برسی های انحرافی تاکنونی است.

همانطوری که اشاره شد روند مبارزه ی طبقاتی با برآمد دو گرایش در درون جنبش کارگری روبرو است، یکی گرایشی انقلابی است و بر این باور است که سیستم سرمایه داری را فقط می توان با قهر انقلاب نا بود نمود ودیگری گرایش رفرمیستی چپ. رفرمیست چپ مثل بخشی ازحزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری ویلهلم لیبکنشت و ببل، رفرمیست های راست مثل لاسالی ها. اما در این میان کسانی بودند که بعد از تجربیات کمون پاریس، حاکمیت جنبش انقلابی کارگری را بدون قهر انقلابی علیه سیستم سرمایه داری امکان پذ یر نمی دانستند، مثل گرایشی که حول مانیفست کمونیست وبعدن حول انترناسیونال اول گردآمده وبرعلیه سیستم سرمایه داری با شیوهای متفاوت اما انقلابی مبارزه می کردند. براین مبنا می شود گفت سه گرایش درون جنبش کارگری موجود بوده است، کرایش کمونیستیی که به قهر انقلابی باور داشته اند، گرایش چپ رفرمیست که باور به انقلاب وبدست آوردن تریبون برای افشاگری در پارلمان مبارزه کنند و گرایش آخر، گرایش راست رفرمیستی که انقلاب را رد کرده وخواهان آشتی طبقاتی بین کارگر وسرمایه دار بود وخواهان گذار مسالمت آمیزسرمایه داری به سوسیالیسم می باشد. در آلمان گرایش رفرمیست های راست حزب لاسال و بعد ها کائوتسکی را تشکیل دادن و گرایش چپ رفرمیست حزب سوسیال دموکرات آلمان را به رهبری ولهلم لیبکنشت وببل تشکیل دادند که همانطوری که در فوق اشاره شد، هردو حزب در پارلمان آلمان به نخست وزیری بیسمارک نماینده داشتند ولی گرایش کمونیستی به احتمال زیاد با همراهی مارکس وانگلس در کنار جنبش کارگری بودند و ماندند.بعد ها بعد از مرگ مارگس و انگلس، گرایش دو جنبشی شدت بیشتری گرفت وارد ادبیات جنبش کارگری شده است که تشکیلات طبقه ی کارگرهم به دوبخش یا دوظرف تقسیم کنند ، اول اینکه کارگربوسیله ی ظرف اولی یعنی ظروف مبارزاتی به اصطلاح اقتصادی مثل سندیکا اتحادیه ها ویا انجمن های صنفی کارگری برای بدست آوردن مطالبات اقتصادی، وظرف ویا ابزاردیگری که بتواند مبارزه ی سیاسی طبقه ی کارگر را سازمان دهد ( "حزب ویا سازمان سیاسی طبقه ی کارگر") در صورتی که مبارزات طبقه کارگر بر علیه سرمایه دار و محو کار مزدی، هم مبارزه ای سیاسی است وهم مبارزه ای اقتصادی است. تا جایی که ما به تاریخ مبارزاتی طبقه ی کارگر رجوع می کنیم، آنها برای دست یابی به مطالبات و خواست های ضد سرمایه خود از ابزارهایی مثل کمیته های اعتصاب، مجمع عمومی، کمیته ی کارخانه وشوراهای انقلابی کارگران استفاده کرده اند، اما هیچ وقت حزب ویا سازمان کمونیستی که خارج از سازمانیابی خود طبقه کارگر باشد را ایجاد ویا به وجود نیاورده اند و در صدد بوجود آوردن حزب ویا احزابی نبوده اند. تشکیل احزاب وسازمان های سیاسی و کمونیستی ازآغاز بوجود آمد نشان به نابودی سیستم سرمایه داری ازطریق فقط انقلاب فکر نمی کردند وبخشن مبارزه ی پارلمانتاریستی را بعنوان بخشی ازمبارزه ی طبقاتی به حساب می آوردند و از این روی شرکت در مجلس و پارلمان بورژوازی را در اساس رد نمی کردند و رد نمی کنند. این نگاه ابتدا به وسیله لاسال مطرح شد و سازمان یابی طبقه را به وسیله ی حزب مستقل طبقه ی کارگر اجتناب ناپذیری دانست که این انحراف فکری از سوی حزب سوسیال دموکراسی آلمان بوسیله ی کارل لیبکنشت، ببل و بخشی از جریان لاسالیست ها ادامه یافت که بعدن بوسیله ی کارل کائوتسکی تئوریزه شد. نگاه انقلابی برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری با انقلاب کارگری به وسیله ی کمون پاریس در 1871 کلید خورد و از آن به پس طبقه ی کارگر به گرایش کمونیستی آندوره نشان داد، که طبقه ی کارگر با شوراهای انقلابی یعنی تنها سازمان خود توانایی نابودی سیستم سرمایه داری را داراست. از این منظر باور داشتن به دوسازمان ( حزب ویا سازمان طبقه ی کارگر واتحادیه ویا سندیکا) و یا دو جنبشی شدن (جنبش کمونیستی و جنبش کارگری) نگاهی گمراه کننده وانحرافی می تواند باشد. به با ورمن می توان ازگرایش کمونیستی درون جنبش کارگری سخن گفت نه از "جنبش کمونیستی" که خارج ازجنبش کارگری فعالیت می کند ! همانطوری که اشاره شد ما یک جنبش کارگری داریم ویک سازمان انقلابی که از درون خود جنبش کارگری شکل می گیرد، این سازمان شوراهای انقلابی یا سازمان انقلابی طبقه ی کارگر ومزدبگیران ضد سرمایه نامیده می شوند که همه فعالین کارگری و کمونیستی را دردرکنار خود و برای جنبش کارگری می پذیرد.

**نقش حزب سوسیال دموکراسی آلمان در منحرف کردن جنبش کارگری**

حزب سوسیال دموکرات آلمان سابقۀ 150 ساله دارد و قدیمی ترین حزب سوسال دموکراتیک در جهان است. آنچه در آغاز به عنوان "صدای جنبش کارگران" پا به عرصۀ وجود گذاشت، بعد ها به حزبی مبدل گردید که نقش ویژه ای در ایجاد دولت رفاه داشت و خود ببل بعنوان یکی از رهبران این حزب از سال 1867 در مجلس بعنوان نماینده شرکت داشت. به باور من این عمل یکی از انحرافات تاریخی است که ببل و ویلهلم لیبکنشت به دولت سرکوبگر و ضد کارگری بیسماربه نوعی رسمیت می دهند و راه مبارزات جنبش کارگری انقلابی را مانع می شود. واما ببینیم رهبران سوسیال دموکراسی در آلمان چه کسانی بودندو چکار کردند. از فردیناند لاسال شروع می کنم.

لاسال مثل مارکس از هگلی های جوان و یکی از سازماندهندگان کارگران بود. او در سال 1863 با فعالان کارگری آن زمان اولین حزب کارگری آلمان را «انجمن عمومی کارگران آلمان» (ADAV) را ایجاد کرد. لاسال در انقلاب 1848 آلمان فعالانه شرکت کرد و به جرم برانگیختن کارگران به شورش، دستگیر وزندانی شد، اما با همه‌ی اینها او طرفدار سوسیالیسم دولتی بود و باور داشت که سوسیالیسم از طریق دولت وقت بیسمارک در پروس شدنی است. توهم لاسال به بیسمار باعث اختلاف نظر شدید در انجمن عمومی کارگران شد، تاجایی که جناح رادیکال آن به رهبری ویلهلم لیبکنشت و اوگوست ببل از این انجمن جدا شده و در سال 1869 «حزب سوسیال دموکرات آلمان»(SAPD) در شهر آزناخ را ایجاد کردند. که البته چند سال بعد در سال 1890، همان سالی که بیسمارک برکنارشد، این حزب که بنام حزب کارگران سوسیالیست فعالیت می کرد در کنگره ی«هاله» نام خود را به حزب سوسیال دموکراسی آلمان(SPD) تغییر داد. لازم به اشاره است که این دوحزب در انتخابات 1874شرکت کردند. دراین انتخابات حزب کارگران سوسیالیست (SAPD) 6 نماینده در پارلمان آلمان دادند و «انجمن عمومی کارگران آلمان» (ADAV) 3 نماینده. باید گفت که وضع طبقه کارگردر این زمان زیاد جالب نبود و ساعت کار کارگران در هفته 72 ساعت بود. اما همزمان با کمون پاریس، کارگران آلمان درآپریل سال 1871 برای 60 ساعت کار در هفته دست به اعتصاب توده ای زدند، که 18000کارگر د ر آعتصاب شرکت داشتند. در این مبارزه کارفرماها عقب نشینی کردند و به 62 ساعت در هفته موافقت نمودند.

اما طولی نکشید، که بیسمارک به بهانه ی توطئه ی سوئ قصد به جان قیصر، که ربطی به سوسیال دموکرات ها نداشت با گذراندن قانون ضد سوسیالیست در پارلمان، حزب سوسیال‌دموکرات آلمان را که توسط طیفی از سوسیالیست‌ها تشکیل شده بود، غیرقانونی اعلام کرد. همچنین برای جلب حمایت کارگران از خود و دور کردن آن‌ها از حزب سوسیال‌دموکرات، سیاست‌های رفاه و تأمین اجتماعی را، که در واقع اولین نمونه‌ی دولت رفاه در جهان بود، به پیش برد؛ از جمله قانون بیمه‌ی بیکاری در ۱۸۸۳، بیمه‌ی حوادث در ۱۸۸۴، و بیمه‌های بازنشستگی و ازکارافتادگی در ۱۸۸۹را می‌توان نام برد. سرمایه‌داران آلمانی نیز برای جلوگیری ازموج مهاجرت کارگران آلمانی به امریکا که سبب از دست دادن نیروی کار ماهر آلمان شده بود، از سیاست‌های رفاهی بیسمارک حمایت کردند. قانون ضد سوسیالیستی چندین بار تمدید شد، اما سرانجام در ۱۸۹۰، که با تغییرِ سریعِ دو امپراتور همراه بود و از نفوذ بیسمارک کاسته شده بود، همزمان با برکناری بیسمارک از مقام صدراعظمی، ملغی شد. با تمام تلاش‌های ضد سوسیالیستی، و به‌ رغم ضربه‌های فراوانی که به سوسیالیست‌ها وارد شد، بیسمارک نتوانست آن‌ها و جذابیت سوسیالیسم را از بین برد.

**جنبش طبقه ی کارگر فرانسه**

انقلاب فرانسه در سال 1789 آغاز شد در سال 1793 به اوج خود رسید و از سال 1794 شروع به افت کرد. چنانکه ناپلئون توانست کودتایش را با موفقیت انجام دهد. دراوت 1792 قدرت به دست کارگران وخرده بورژوازی رادیکال یعنی ژاکوبن ها به رهبری روبسپیر، مارا و دانتون افتاد. در نتیجه فرانسه بمدت دوسال بوسیله ی مردم انقلابی آن دوره اداره می شد. اما پاریس انقلابی در پیشاپیش این مبارزه قرار داشت. ژاکوبن ها خواسته های خود را بعنوان لایه ی از خرده بورژوازی مطرح می نمودند. روبسپیر ومارا در واقع نقش رهبران انقلابی را به عهده داشتند، زیرا شعارهایی مثل جنگ برای کاخ ها وصلح برای کلبه ها و شعار آزادی، برابری و برادری را بر پرچم هایشان نوشتند. لازم به اشاره است که اولین پیروزی های انقلاب فرانسه در ایالت راین منعکس شد. در این ایالت انجمن های ژاکوبین تشکیل شد.

بحران سیاسی واقتصادی در فرانسه ضعیف تر از انگلستان نبود، بحران دهه شصت نه تنها در صنایع نساجی بلکه در تمام شاخه های صنعتی موجود آن زمان گسترش یافت. بربستر این بحران، جنبش کارگری احیا ورشد کرد ودر این روند بیداری گروه های سوسیالیست را بهمراه داشت. در این زمان پرودون هنوز زنده بود، او قبلا زندانی شده بود، سپس به بلژیک مهاجرت کرد و در آنجا چه مستقیم و چه از طریق هوادارانش تاثیر برجنبش کارگری داشت. اما عقایدی که اکنون پرودن تبلیغ وترویج می کرد تا حدودی با زمانی که با مارکس جدل می کرد نرمتر ورفرمیستی تر شده بود. اکنون تئوریش با تئوری مبارزات قانونی بخشی از جنبش کارگری در انطباق بود. در این دوره هدف پرودونیست ها بهبودی عمومی شرایط کارگرن بود وبه انقلاب فکر نمی کردند، ضمنا گروهای محافظه کارتر از پرودونیست ها هم بودند. بلانکیست ها گروه دیگری از انقلابیون و ضد رفرمیست بودند. این گروه بیشتر در میان کارگران ودانشجویان به تبلیغ وترویج می پرداختند، پاول لافارک(Paul Lafargue) وچارلزلانگه (Charles Longuet) که هردو بعدا داماد مارکس شدند از بلانکیست ها ی انقلابی بودند. خود بلانکی در زندان بود ولی ارتباطات زنده ای با جریان مبارزاتی خارج از زندان داشت. کار این انقلابیون کلاا مخفی بود. وضعیت جنبش کارگری فرانسه در 1862 چنین بود که کوتا شرح داده شد.

**نتیجه این می شود:**

مدت زمانی است که روشنفکران مدافع منافع جنبش کارگری خود را بعنوان نخبه ونجات دهنده ی این جنبش جدا شده وازبالاترین پله‌ی نردبان به طبقه ی کارگرنگاه کرده ونسخه های متفاوتی را برای این طبقه پیچیده اند وبرخی هنوزهم به نسخه پیچی مشغولند. این دوستان به این توهم مبتلا شده اند، که گویا آنها ناجی انسان ها هستند وصلاحیت رهبری طبقه‌ی کارگر و مزدبگیران را دارا می باشند. این خوش باوران متوهم، که به عقاید، تفکر واندیشه‌ی جزمی مبتلا شده اند را می بایست از زیر بار توهمشان برهانیم. اختراعی بنام "جنبش کمونیستی" ، و همچنین تئوری قشربندی ولایه،لایه کردن طبقه ی کارگر بی دلیل نیست، این شیوه ی نگاه یکی را به استاد ودیگری را به شاگرد تبدیل کرده است. نگاه مخترعین"جنبش کمونیستی" و قشر بندی جنبش کارگری براین اساس اختراع شده است، که جنش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر ومزدبگیران را شقه شقه نموده وبه دو جنبش تقسیم کرده است، یکی را به جنبش کارگری که توان مبارزات اقتصادی وسندیکالیستی را دارند و بخش دیگر"جنبش کمونیستی" که شامل احزاب و سازمن های چپ می شود. ، که بخش دوم وظیفه دارد آگاهی را از طروق مختلف میان جنبش کارگری ببرد، "سازمانیابیش" کند وآنها را در "ایجاد خزب انقلابی" یاری داده وبرای گرفتن قدرت سیاسی بوسیله ی حزبشان آماده سازد و پیش ببرد وازسوی دیگرجنبش کمونیستی بوسیله‌ی ابزارخود یعنی سازمان ها واحزاب سیاسی ازخواسته‌ها و مطالبات سیاسی طبقه ی کارگردرعرصه های مختلف دفاع خواهند کرد وصندلی های مجلس سرمایه داری دولتی را به نمایندگی از طبقه‌ی کارگررا پر خواهند کرد. حقیقت این است که ما یک جنبش کارگری داریم ویک تشکیلات انقلابی کارگری ضد سرمایه داری بنام شورا های کارگری. اما متا سفانه جنبش کارگری بدلیل ضعف خود نتوانسته برعلیه ایده‌ی دوسازمانی مبارزه قاطع کرده وبر این انحراف غلبه کند. می توان گفت که جریان چپ رفرمیست دست بالا را داشته وتوانسته این انحراف را ادامه دهد چنانکه توانسته برخی از کارگران را به عضویت احزاب وسازمان های خود درآورد وآنها را به مبلغان جریان چپ رفرمیست و راست رفرمیست تبدیل کند. تعداد این همکاران چه در مقام عضو احزاب وسازمان ها وچه در مقام نهادهای کارگری قربانی تبلیغات رفرمیست های چپ وراست شده اند. ما کارگران باید به گرایش انحرافی تا کنونی خود اقرار کنیم. در واقع شروط عضو گیری روی سر ایستاده است، این معادله را باید بهم زد و شروط را بر روی دوپا نشاند، بدین مفهوم که، قانون عضو گیری را برعکس کرده و فراخان عضویت روشنفکران ضد سرمایه را درشوراهای انقلابی سراسر جامعه، مثل شوراهای محلات ومؤسسات دعوت وپیش نهاد کنیم. نگاه ماتریلیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی بما می آموزد، هرجنبشی دارای پایه وریشه ایست، این ریشه، ریشه اقتصادی و طبیعتا ریشه ی سیاسی دارد. نتیجه اینکه ما یک **سازمان رهایی طبقه ی کارگر یعنی شوراهای انقلابی کارگران داریم که تنها سازمان رهایی بخش طبقه ی کارگر** و کل مزد بگیران ضد سرمایه خواهد بود. پیش نهاد من به کمونیست هایی که یار طبقه‌ی کارگر هستند و می خواهند شانه به شانه این طبقه مبارزه کنند این است، که در شرایطی که هنوز شوراهای کارگری ضد سرمایه داری شکل نگرفته خود را **در شبکه‌های کمونیستی سو سیالیستی سازمان دهند و به محض شکل گیری شوراهای کارگران و مزدبگیران کارخانه ها، مؤسسات، دانشگاها، مدارس و محلات خود را در سازمانها ی کارگری ارگانیزه کنند. لازم به یاد آوریست که شبکه های سوسیالیستی و کمونیستی با شکل گیری شوراهای انقلابی منحل** **خواهند شد** و همانطوری که در چند خط قبل توضیح داده شد، رفقایی و فعالین شبکه ها فعالیت خود را در شوراهای انقلابی ادامه خواهند داد. من سه مطلبی در مورد چگونگی سازمان یابی فعالین کارگری، کمونیست ها و سوسیالیست ها به نام« شبکه های سوسیالیستی کمونیستی» نوشه ام ودر آرشیو آزادی بیان قابل دست رس است.

سوم آبان 1399

24 اکتبر 2020

علی برومند